

زنگبار یا دلیل آخر

همای و حمید حبیبی

تقدیم می‌کنیم.

آلفرد آندرش

مترجم

سروش حبیبی

پیش‌گفتار

مقدمه
مقدمه

+
۱۹۵۱ سالگرد
آنها
بازایر

+
زبان و فرهنگ
میانگین
رئیس‌جمهور
رئیس‌جمهور
پولاد

+
آنها
پولاد
پولاد
پولاد

۹۶۹-۰۲۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰



تسروا

تهران ۱۳۹۷
www.tserwa.com

چند کلمه‌ای درباره‌ی نویسنده

بزرگ را قلمروی نخواهد ماند.

در هیچ کتاب گردانها درستی در بندند.

آلفرد آندرش، که توماس مان و ماکس فریش را می‌توان از شمار ستاینندگان بسیارش شمرد، یکی از داستان‌سرایان پیشگام آلمان پس از جنگ جهانی دوم است و مثل هاینریش بل و گونتر گراس یکی از نافذکلام‌ترین و سازنده‌ترین مستقدان دموکراسی نوبال جمهوری فدرال آلمان.

او در مونیخ به دنیا آمد و در جوانی در صف کمونیست‌ها مبارزه می‌کرد. با روی‌کار آمدن هیتلر در ۱۹۳۳ به داخائو فرستاده شد که یکی از ننگین‌ترین و بدنام‌ترین اسارتگاه‌های آلمان بود. بعدها از این اسارتگاه بیرونش آوردند و در آغاز جنگ جهانی دوم به جبهه‌اش فرستادند. در ۱۹۴۴ موفق شد از جبهه‌ی ایتالیا فرار کند و تا سال ۱۹۴۵ به‌عنوان اسیر جنگی در امریکا در زندان به سر برد. بعد از جنگ به آلمان بازگشت و به روزنامه‌نگاری در نشریات و رادیو پرداخت و از مبارزان راه دموکراسی بود. در سال‌های بعد از جنگ، در پدید آمدن ادبیات دموکراتیک آلمان سهم بسیار داشت. کتاب حاضر از رمان‌های متعدد اوست که به همه‌ی زبان‌های بزرگ جهان ترجمه شده است.

فانگونی پیدا نشوند، بد رفتاری مقیم در آنجا به قایق های ماهیگیری شان،
و یا کشتن این دریاها، شایسته آن و به کشتن و شایسته آن است. و به نظر اینجاست
لحظه ای در آنجا، به نظر اینجاست، به نظر اینجاست، به نظر اینجاست، به نظر اینجاست
به نظر اینجاست، به نظر اینجاست، به نظر اینجاست، به نظر اینجاست، به نظر اینجاست

پسر^۱

پسر با خود می گفت می سی سی بی اگر بود، چه خوب می شد. اگر چیزهایی که توی
کتاب هکبری فین نوشته راست باشد، می شد خیلی ساده یک بلم رودپیما دزدید و
زد به چاک. اما این جا، توی دریای بالتیک، آدم با بلم به جایی نمی رسد. تازه توی
دریای بالتیک بلم رودپیمایی که آدم بتواند تر و فرزه به هر طرف خواست بیچد کجا
پیدا می شود. این جا غیر از قایق های سنگین لکنته چیزی نیست. سر از کتاب
برداشت. زیر پل، آب ترنه کُند و آرام می گذشت. شاخه های بید مجنون بر سر او
سایه انداخته و در آب فرو آویخته بود و پیش رویش، در کارخانه ی پوستگری
قدیمی، مثل همیشه آب از آب تکان نمی خورد. می سی سی پی کجا و انباری زیر
سقف این پوستگری متروک و این درخت بید، کنار این آب کُندرو، کجا! روی
می سی سی پی آدم دور می شد، حال آن که زیر این بید، یا در انبار پوستگری، فقط
می شد پنهان ماند؛ تازه زیر بید هم فقط تا وقتی که شاخه هایش برگ داشت، و حالا
برگ ریزان بود، آن هم چه برگ ریزانی، و برگ های زرد روی آب قهوه ای می رفت.
پسر با خود گفت تازه قایم شدن هم که نشد کار! آدم باید بگذارد و برود.

آدم باید از این جا برود، اما باید به جایی هم برسد. آدم نباید کار پدر را بکند.
پدر هم می خواست از این جا فرار کند. اما همه اش می رفت وسط دریا، بی هدف. وقتی
آدم نخواهد غیر از وسط دریا جایی برود، ناچار هر بار برمی گردد. پسر با خود
می گفت آدم فقط وقتی می تواند از این جا کنده شده باشد که آن طرف دریا به خشکی
برسد.

۱. نقطه گذاری در این متن به شیوه ی معمول نیست. این حال از سر هوس یا سلیقه ی مترجم نیست، بلکه به
رعایت از شیوه ی منظور نویسنده بوده است. بدیهی است که نویسنده برای این شیوه ی نگارش خود دلایلی داشته
و من چاره ای جز پیروی از او نداشته ام. در همه حال، این اندکی انحراف از سیاق معمول نگارش مانع فهم درست
مطلب نیست.